

نقد رأی دادگاه تجدیدنظر استان با تأکید بر انتقال ارادی دعوا فیض اله قاندى^۱

چکیده:

انتقال دعوا به این معناست که حق اقامه دعوا و ادامه جریان دادرسی از شخصی به شخص دیگر منتقل شده و منتقل الیه قائم مقام منتقل عنه شود. قوانین آیین دادرسی درباره انتقال ارادی، حکمی ندارند و این امر موجب، تفسیرهای متفاوتی شده است: برخی دادگاهها انتقال دعوا به طور ارادی را نمی‌پذیرند؛ پس از انتقال «موضوع دعوا» در جریان دادرسی، به لحاظ این که خواهان ذی نفع نیست، قرار «رد دعوا» صادر می‌کنند. برخی دادگاهها، انتقال دعوا را می‌پذیرند و منتقل الیه را طرف دعوا می‌دانند. با توجه به ماده ۱۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی در مورد انتقال قهری و بند ۶ ماده ۸۴ همان قانون و تبصره و ماده ۴۲ قانون ثبت و بند یک ماده ۲۶ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و مواد قانونی پراکنده دیگر، اصل قائم مقامی، ضوابط و قواعدی مانند: ذی نفع بودن متداعیین، اعتبار امر مختومه، تبعیت فرع از اصل، قاعده تسلیط و دکترین حقوقی و برخی آراء دادگاهها، بویژه آراء مراجع عالی قضایی، به نظرمی رسد «انتقال دعوی ارادی» همانند انتقال دعوی قهری در نظام حقوقی ایران پذیرفته شده است. پذیرفتن انتقال دعوا، مانع اطاله دادرسی و تحمیل هزینه دادرسی مضاعف بر اصحاب دعوا می‌شود.

کلیدواژه‌ها: انتقال گیرنده، جریان دادرسی، حق اقامه دعوا، ذی نفع، رد دعوا، طرف دعوا، قائم مقام.

۱. رئیس کل دادگاههای عمومی و انقلاب شهرکرد

مشخصات رأی مورد نقد:

شماره دادنامه: ۹۰۹۶ - ۲۹ / ۱۰ / ۱۴۰۰

خواسته: تخلیه عین مستاجر (یک باب مغازه) به منظور احداث ساختمان با تعیین حق کسب و پیشه و مطالبه هزینه‌های دادرسی و حق الوکاله
مرجع رسیدگی (صدور رأی): شعبه نهم دادگاه تجدید نظر استان اردبیل

گزارش پرونده

آقای ش به وکالت از آقای ح به طرف آقای ع دادخواست تخلیه عین مستاجر (یک باب مغازه به مشخصات ثبتی... واقع در اردبیل...) به منظور احداث ساختمان با تعیین حق کسب و پیشه و مطالبه هزینه‌های دادرسی و حق الوکاله به دادگاههای عمومی و انقلاب شهرستان اردبیل تقدیم داشته و پرونده به شعبه دوم حقوقی ارجاع شده است. مستندات دعوا عبارت است از سند رسمی مالکیت ملک به نام خواهان، سند رسمی اجاره تنظیمی بین خواهان و خوانده در تاریخ ۱۳۷۸/۰۳/۰۹ به شماره... در دفتر اسناد رسمی شماره... اردبیل و پروانه ساختمان شماره... به تاریخ... با مدت اعتباری و شش ماهه. آقای ع به وکالت از آقای ح به طرف آقای ح دادخواست متقابل به خواسته صدور حکم به پرداخت حق کسب و پیشه و پرداخت حق سرقفلی یک باب مغازه فوق به قیمت روز اجرا با احتساب خسارات دادرسی به دادگاه تقدیم داشته است. شعبه مزبور رسیدگی کرده و پس از جری تشریفات قانونی، به موجب دادنامه شماره ۱۴۰۰۷۳۹۰۰۰۱۴۵۹۳۷۳ صادر شده در پرونده شماره ۹۹۰۹۹۸۰۴۹۴۸۰۰۰۵۹ شعبه دوم دادگاه عمومی (حقوقی) شهرستان اردبیل این چنین رأی صادر کرده است: [«... دعوی تخلیه و مطالبه حق کسب و پیشه موضوع را منطبق با بند یک ماده ۱۵ قانون روابط موجر و مستأجر سال ۱۳۵۶ و دعوی مطالبه حق سرقفلی را از مصادیق ماده ۱۰ قانون مدنی تشخیص داده به استناد مواد قانونی مذکور و مواد ۲۷ و ۲۸ قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۵۶ و ماده ۱۹۸

نقد رأی دادگاه تجدیدنظر استان با تأکید بر انتقال ارادی دعوا / ۴۰۵

فیض اله قاندى

قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی حکم به تخلیه مغازه موصوف از ناحیه آقای ع ظرف دو ماه از تاریخ پرداخت مبلغ چهار میلیارد و هشتصد میلیون ریال توسط آقای ح به عنوان حق کسب و پیشه و نیز محکومیت آقای ح به پرداخت مبلغ پنج میلیون ریال با احتساب تغییر شاخص نرخ تورم اعلامی بانک مرکزی از سال ۱۳۷۰ تا زمان اجرا که در زمان اجرا محاسبه خواهد شد به عنوان حق سرقفلی در حق آقای ع صادر می کند خواهان مکلف است مبلغ تعیینی به حق کسب و پیشه را ظرف سه ماه از تاریخ ابلاغ حکم قطعی به حساب سپرده دادگستری تودیع یا ترتیب پرداخت آن را به مستأجر بدهد چنانچه بدین نحو اقدام نکند و میان طرفین به مدت بیشتری توافق نشود حکم صادره در تخلیه ملک ملغی الاثر است. رأی صادره حضوری و ظرف بیست روز از ابلاغ قابل تجدیدنظرخواهی در محاکم محترم تجدیدنظر اردبیل است».

آقای ع به وکالت از آقای ع از دادنامه فوق تجدید نظرخواهی کرده است و شعبه نهم دادگاه تجدید نظر استان اردبیل به موجب دادنامه شماره ۹۰۹۶ - ۱۰ / ۲۹ / ۱۴۰۰ / این چنین رأی صادر کرده است: [«درخصوص تجدیدنظرخواهی آقای... با وکالت آقای... نسبت به دادنامه شماره ۱۴۰۰۰۱۴۵۹۳۷۳ مورخه ۱۴۰۰/۰۵/۳۱ شعبه... دادگاه عمومی حقوقی شهرستان اردبیل، که طی آن حکم به تخلیه (یک باب مغازه به مشخصات ثبتی ۱۹۸۷۴ فرعی از ۷۵۰۹ اصلی مفروز و مجزی از ۹۷ فرعی قطعه یک بخش ۲ اردبیل واقع در اردبیل خیابان شهداء پایین تر از درمانگاه امام سجاد (ع)) به لحاظ تجدید و احداث بنا با تعیین حق کسب و پیشه با احتساب هزینه های دادرسی و حق الوکاله) از ناحیه تجدیدنظرخواه حاضر مطروحه ظرف دو ماه از تاریخ پرداخت مبلغ چهار میلیارد و هشتصد میلیون ریال توسط آقای ف ح به عنوان حق کسب و پیشه صادر شده است با امعان نظر دقیق در جامع محتویات پرونده و رسیدگیهای بعمل آمده و اظهارات متداعیین و دلایل و مستندات ابرازی ایشان و با لحاظ این که بحکایت محتویات پرونده مالکیت ملک موضوع دعوی در جریان رسیدگی به شخص دیگر منتقل گردیده و با توجه به

این که از جمله شرایط اقامه دعوی ذی نفعی مدعی و بقای این ذی نفعی است و این شرط در ما نحن فیه مفقود بوده، معتقد است که دعوی مطروحه قابلیت پذیرش را نداشته و رأی تجدیدنظر خواسته که بدون توجه به مراتب مذکور در ماهیت امر صادر شده درخور تأیید نمی باشد. لذا دادگاه به استناد قسمت اول ماده ۳۵۸ و تبصره ذیل ماده ۳۴۸ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی ضمن نقض رأی صادره با لحاظ ماده ۸۹ قانون اشعاری ناظر به بند ۱۰ همان قانون قرار رد دعوی بدوی را صادر و اعلام می دارد. این رأی وفق ماده ۳۶۵ همان قانون قطعی می باشد.» [

مقدمه

رأی بنایی است که قاضی معمار آن و دلایلی که در پرونده ثبت و ضبط شده است مصالح آن است. هرچه مصالح خوبتر و مرغوبتر باشد، بنای استوار و محکمتری ساخته می شود. معمار در این میان نقش اساسی دارد. چنانچه مصالح مرغوب باشند ولی معمار آنها را درست و بجا به کار نبرد یا طرح و نقشه خوبی نداشته باشد، به علت استفاده نابه جا از مصالح، به رغم صرف هزینه های بسیار بنا می ریزد و خسارات فراوانی به بار می آورد یا حداقل چهره ای کریه و زشت پیدا می کند. در پرونده ای که دلیل وجود دارد اما عبارتهای رأی به گونه ای متضاد و متناقض نوشته می شود خود رأی، خود را نقض می کند. محتوای رأی شبیه پایه و ستون ساختمان، شکل رأی شبیه نما و ظاهر ساختمان است، همانطور که بنا بی پایه و ستون محکم می ریزد، یک رأی بی پایه و اساس نیز به راحتی فسخ و یا نقض می شود. در برخی موارد رأی عیب و ایراد اساسی ندارد ولی به خاطر این که کلمات و عبارتهای نادرست و نارسا در آن به کار رفته است شکل و ظاهر خوبی ندارد. هر کس به آن نگاه کند افسوس می خورد که این بنا با این عظمت چرا نما و ظاهر خوبی ندارد؟ در نتیجه رأی متقن و استوار است که عاری از هرگونه عیب ماهوی و شکلی باشد، به عبارت دیگر ظاهر و باطن آن خوب باشد. این چنین رأی ماندگار است. حال چگونه چنین رأی خواهیم داشت؟ باید آنچه عیب به شمار می رود بشناسیم و از آنها پرهیز کنیم و آنچه حسن به شمار می رود تقویت کنیم و از همه دست اندرکاران دعوت کنیم برای ساختن بنایی محکم و استوار با نمای زیبا و دلنشین.

در این نوشتار به نقد رأی دادگاه تجدید نظر استان در پرونده ای می پردازیم که در جریان دادرسی ملک موضوع دعوا به ثالث منتقل شده است. چنانچه در جریان دادرسی موضوع دعوا، به طور ارادی منتقل شود، پرسشها و ابهامات زیادی در مورد جریان دادرسی و سرنوشت دعوای اقامه شده، پدید می آید: آیا دعوا به طرفیت ناقل جریان پیدا می کند؟ آیا با انتقال حق، قرار رد دعوا صادر می شود؟ آیا با انتقال حق، دعوا نیز منتقل می شود؟

اگر پاسخ مثبت است، مبنای این انتقال چیست؟ واکنش دادگاه در مورد انتقال دعوا چیست؟ آیا همه دعاوی قابل انتقال هستند؟ انتقال دعوا به تبع انتقال ارادی موضوع دعوا یکی از اقسام انتقال دعواست.^۱ قوانین آیین دادرسی درباره انتقال ارادی حکمی مقرر نکرده‌اند و این امر موجب، تفسیرها و دیدگاه‌های متفاوتی شده است. در جهت تبیین موضوع و دست یابی به پاسخ پرسشهای مزبور، و با توجه به این که نقد رأی موضوع نوشتار حاضر تأکید روی انتقال ارادی دعوا دارد، برای بررسی دقیقتر، لازم است علاوه بر گزارش پرونده، مفهوم و مبانی انتقال دعوا مورد مطالعه قرار گیرد. بنابراین نخست به گزارش پرونده، مفهوم و مبانی انتقال ارادی دعوا (۱)، سپس به نقد رأی (۲) می‌پردازیم:

۱- مفهوم و مبانی انتقال ارادی دعوا

در این قسمت نخست مفهوم انتقال ارادی دعوا، سپس مبانی انتقال ارادی دعوا مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱-۱- مفهوم انتقال ارادی دعوا

دعوا یک حق تبعی است، یعنی در ایجاد، بقا و زوال تابع حق اصلی (تحقیقی) است. در صورت انتقال حق اصلی از یک شخص به شخص دیگر، دعوا نیز به تبع آن انتقال می‌یابد. در نتیجه وقتی حق یا طلب داین پس از پرداخت به قائم مقام منتقل می‌شود، دعاوی مربوط به طلب نیز به تبع اصل طلب به قائم مقام منتقل خواهد شد (دارویی، ۱۳۹۲: ۲۲۳ - ۲۲۴). برخی از فقها نیز به صراحت بیان داشته‌اند که حق اقامه دعوا استقلال ندارد، وجودش وجود عرضی است و دایر مدار وجود و عدم وجود موضوع دعوا است (بحر العلوم، ۱۴۰۳: ۲۶). از نگاه حقوق دانان فرانسوی نیز، دعوا یک حق تبعی است (هرمزی،

۱. برای ملاحظه انواع انتقال دعوا رجوع شود به: قانلی، ۱۳۹۹: ۱۰۸ - ۱۴۶.

نقد رأی دادگاه تجدیدنظر استان با تأکید بر انتقال ارادی دعوا / ۴۰۹

فیض اله قاندى

۱۳۹۵: ۶۴۵ و ۶۶۳).

حق مادی مورد ادعا، از دعوا یعنی توانایی مراجعه به مراجع قضایی جهت احقاق آن در صورت تضييع، دو امر متمایز و قابل تفکیک هستند. «عروض دعوا بر مورد دعوا، خاصیت نقل و انتقال آن را سلب نمی‌کند خواه دعوا در مراجع قضائی مطرح باشد خواه نه» (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۱: ۴۶۳ و ۴۶۴). یکی از ویژگیهای دعاوی مدنی از جمله وجوه تمایز آن با دعاوی کیفری امکان انتقال آن است (ایمانیان بیدگلی، ۱۳۹۱: ۶۱).

انتقال دعوا تابع قائم مقامی است. اگر قائم مقامی شخص بی‌دخالت اراده مالک اولی رخ دهد، قائم مقامی غیر ارادی و به تبع آن انتقال دعوا غیر ارادی است. در نقطه مقابل آن قائم مقامی ارادی و به تبع آن انتقال دعاوی ارادی قرار دارد. بنابراین در وهله اول باید انتقال «موضوع دعوا» احراز شود تا جانشینی انتقال گیرنده در دعوا محرز شود. انتقال ارادی عبارت از انتقالی است که منشأ آن اراده مالک است. انتقال ارادی ممکن است نتیجه اراده طرفین (عقد) یا اراده یک طرف (ایقاع) باشد. پس از انتقال اگر قرارداد انتقال اقاله و یا فسخ شود، دعوا به مالک اولی انتقال پیدا می‌کند.

در مواردی که حق اصلی دارای خصوصیتی منحصراً شخصی است، علاوه بر این که به موجب عقد قابل انتقال نیست، با فوت ذی حق نیز به وراثت منتقل نمی‌شود در نتیجه انتقال دعاوی مربوط نیز منتفی خواهد بود؛ مانند: دعاوی طلاق و تمکین که با فوت صاحب حق زایل می‌شود. انتقال دعوا علاوه بر ذی حق، نسبت به شخصی که حق علیه اوست، علی الاصول، مشمول احکام مزبور است (شمس، ۱۳۸۵ الف: ۲۹۰). در تعریف انتقال دعوا آمده است: «انتقال دعوا به معنای منتقل شدن دعوایی از یک یا چند شخص به یک یا چند شخص دیگر است، به نحوی که منتقل الیه از هر حیث قائم مقام (جانشین) ناقل در دعوایی می‌شود که به وی انتقال یافته است» (افتخار جهرمی و السان، ۱۳۹۶: ۶۷). در انتقال دعوا، یکی از طرفین، موقعیتی را که در دعوا داشته، به شخص ثالث واگذار می‌کند، به نحوی که ناقل به طور کامل از دعوا خارج و انتقال گیرنده جانشین او شده و

از لحظه انتقال، طرف دعوا محسوب شود.

۲-۱- مبانی انتقال ارادی دعوا

اصل قائم مقامی و قواعد تبعیت فرع از اصل، تسلیط و اعتبار امر مختوم و ضوابط قانونی ذی نفع بودن، ذی سمت بودن و مبانی قانونی محور بحث این قسمت از نوشته است.

۱-۲-۱- اصل قائم مقامی

اصل قائم مقامی یکی از اصول و مبانی مهمی است که اساس و پایه انتقال دعوا را تشکیل می‌دهد. قائم مقامی نیز انواع مختلف دارد: ارادی، غیر ارادی و قهری، عام و خاص، اشخاص و اشیاء و غیره. قائم مقامی وصف یا سمت قائم مقام است. این دو قسم است: قائم مقامی اشیاء (مانند ثمن که بدل مبیع است) قائم مقامی اشخاص (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶: ۲۸۲۶). قائم مقامی شخصی در معنای عام عبارت است از جانشینی شخصی به جای شخص دیگر در یک رابطه حقوقی، بدون این که اصل رابطه تغییر کند. در نتیجه کلیه حقوق و دعاوی شخص اول به شخصی که جای‌گزین او شده است منتقل می‌شود (دارویی، ۱۳۹۲: ۱۳). محاکم در اقدام و آراء خود به استناد اصل قائم مقامی و احراز رابطه قائم مقامی منتقل‌عنه و انتقال‌گیرنده اعم از ارادی و یا غیر ارادی، با پذیرش انتقال دعوا، ادامه دعوا و جریان دادرسی را به طرفیت منتقل‌الیه می‌توانند به عنوان رویه قضایی به رسمیت بشناسند.

۲-۲-۱- قاعده اعتبار امر قضاوت شده

اعتبار امر مختومه یکی از قواعد مسلم در دادرسی است که در قوانین موضوعه برای جلوگیری از اقامه مجدد دعوا و صدور آراء متعارض و متناقض پذیرفته شده است. به صراحت بند ۶ ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹، نتایج رأی دادگاه، مانند

نقد رأی دادگاه تجدیدنظر استان با تأکید بر انتقال ارادی دعوا / ۴۱۱

فیض اله قاندى

قراردادها شامل قائم مقام طرفین دعوا نیز می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۱۶۹). قائم مقامان اصحاب دعوایی که منتهی به صدور حکم شده چنانچه دعوا را با همان موضوع و سببی اقامه کنند که از سوی خود شخص اقامه شده بود، باید قرار رد دعوا به جهت اعتبار امر قضاوت شده، صادر شود، در این خصوص تفاوتی بین قائم مقام عام (ورثه) و قائم مقام خاص (منتقل الیه) وجود ندارد (شمس، ۱۳۸۵ الف: ۴۶۱).

۳-۲-۱- قاعده تبعیت فرع از اصل

حق اقامه دعوا استقلال ندارد. حقی است که مستقیماً هدف صاحب حق را تأمین نمی‌کند؛ بلکه وسیله‌ای برای اجرای یک حق موضوعی (تحقیقی) است. به طور مسلم دعوا از توابع حق است و با انتقال حق دعاوی مربوط به آن نیز منتقل خواهد شد (دارویی، ۱۳۹۲: ۱۳).

۴-۲-۱- قاعده تسلیط

بر اساس قاعده تسلیط، مالک حق هر گونه تصرف در مال خود را دارد (ماده ۳۰ ق.م.) می‌تواند آن را اسقاط کند یا منتقل کند. اختلاف حقوقی و دعوای مدنی امری خصوصی است. همین امر موجب می‌شود که بپذیریم «دعوا پدیده یا شیء متعلق به طرفین است» (محسنی، ۱۳۹۲: ۱۲۲ و ۱۲۷). جمله مزبور بیانگر این واقعیت است که طرفین می‌توانند در آن تصرف کنند، انتقال دعوا نیز مصداقی از تصرف حقوقی و همسو با جمله مذکور است (محسنی، ۱۳۹۷: ۴۰۳). طرفین به عنوان صاحبان دعوا مانند هر مالک دیگری می‌توانند مورد دعوای مدنی را به دیگران انتقال دهند (پور استاد، ۱۳۸۷: ۹۷).

۵-۲-۱- ضابطه ذی نفع بودن

در حقوق ایران (ماده ۲ ق.آ.د.م) همچون حقوق فرانسه (ماده ۳۱ کد.آ.د.م فرانسه) ذی نفع حق دادخواهی دارد (محسنی، ۱۳۹۳: ۸۶؛ ۱۳۹۸: ۲۳۸). اگر نفع و حق به شخص دیگری

منتقل شود، مالک پیشین آن را از دست می‌دهد، ولی در این گونه موارد حق با تمام خصوصیت‌های خود باقی است. جز این‌که، از دارایی انتقال دهنده جدا شده و به دارایی انتقال گیرنده پیوسته است (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۳۰۶ - ۳۰۷). هرگاه خواهان در هر مقطع از دادرسی نفع خود را به دیگری منتقل سازد، انتقال گیرنده جای‌گزین ناقل می‌شود.

۶-۲-۱- ضابطه ذی سمت بودن

نفع و سمت معمولاً دو روی یک سکه هستند، هر شخص نفع داشته باشد، غالباً سمت هم دارد و بر عکس. اکثر نویسندگان حقوقی زوال سمت (ماده ۱۰۵ ق.آ.د.م) را ناظر به ولایت، قیمومت یا وصایت صغیر، مجنون و غیر رشید و همچنین سمت نمایندگی اداره تصفیه دانسته‌اند (شمس، ۱۳۸۵ ب: ۶۱؛ متین دفتری، ۱۳۸۸: ۳۳۴). اما یکی از نویسندگان، ذیل مباحث توقیف دادرسی، اشاره داشته است: هر گاه سمت یکی از اصحاب دعوا به سبب انتقال زایل شود، مکلف است فوراً دادگاه را از جریان انتقال با ارسال رونوشت سند معامله مطلع سازد (صدرزاده افشار، ۱۳۷۳: ۳۸۹). به نظر می‌رسد انتقال موضوع دعوا را می‌توان یکی از مصادیق زوال سمت مندرج در ماده ۱۰۵ ق.آ.د.م قلمداد نمود (ایمانیان بیدگلی، ۱۳۹۱: ۵۶). چنان‌چه یکی از اصحاب دعوا نفع خود را به ثالث انتقال داد، سمتش زایل می‌شود، اما در پی زوال سمت ناقل، انتقال گیرنده قائم مقام خاص وی محسوب می‌شود.

۷-۲-۱- مبنای قانونی:

در قوانین کنونی، ماده صریحی مبنی بر بیان قاعده «انتقال دعوا» به عنوان یک قاعده حقوقی تصویب نشده است. قوانینی که به انتقال دعوا اشاره دارند چند دسته اند:

الف- قانون‌گذار در ماده ۲۶ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ از واژه انتقال گیرنده به عنوان اشخاص مشمول قائم مقام بهره برده است: «در موارد

نقد رأی دادگاه تجدیدنظر استان با تأکید بر انتقال ارادی دعوا / ۴۱۳

فیض اله قاندى

مذکور در این قانون اشخاص زیر حق درخواست تجدید نظر را دارند: ۱ - در مورد احکام حقوقی: هر یک از طرفین دعوا یا نماینده قانونی یا قائم مقام آنان مانند وراث، وصی، انتقال گیرنده که از رأی دادگاه متضرر می شود...». از این مقرر به عنوان مهمترین مستند و قاعده شکلی در زمینه انتقال دعوا یاد شده است (نهرینی، ۱۳۹۸: ۱۳۳).

ب- ماده ۴۵ قانون اداره تصفیه امور ورشکستگی مصوب سال ۱۳۱۸ و ماده ۵۲ آیین نامه آن، نوع خاصی از انتقال دعوا را پذیرفته است.

ج- با بررسی مواد قانونی از اصطلاح «قائم مقام» به طور غیر مستقیم قاعده «انتقال دعوا» استخراج می شود. قوانین مختلفی، از جمله مواد ۲، ۸۴، ۱۸۴، ۳۰۳، ۳۳۷، ۳۵۷، ۳۷۸ و ۴۹۵ ق.آ. د. م. به اصطلاح مذکور اشاره دارند.

د- برخی از قوانین به طور صریح به انتقال مال در جریان دعوا و جانشینی انتقال گیرنده در دعوا اشاره کرده اند (تبصره و ماده ۴۲ قانون ثبت اسناد و املاک مصوب ۱۳۱۰).

ه- بر طبق ماده ۳۹ قانون وکالت مصوب ۱۳۱۵ انتقال دعوای ساختگی و یا صوری برای

۱. در ماده ۴۸۱ قانون آئین دادرسی مدنی سابق (مصوب ۱۳۱۸) آمده بود: «درخواست پژوهش از اشخاص مذکوره زیر پذیرفته می شود: ۱ - مدعی و مدعی علیه... و قائم مقام آنان از قبیل وراث و وصی و منتقل الیه در صورتی که انتقال بعد از اقامه دعوی شده باشد...». ماده ۵۴۱ قانون پیش گفت مقرر می داشت: «درخواست فرجامی از اشخاص مذکوره زیر پذیرفته می شود: ۱ - مدعی و مدعی علیه... و قائم مقام آنان از قبیل وراث و وصی و منتقل الیه در صورتی که انتقال بعد از اقامه دعوی شده باشد...». در مقررات سابق اگر چه قانون گذار به صراحت انتقال دعوا و آیین آن را بیان نکرده بود، اما با پذیرش حق تجدیدنظرخواهی و فرجام خواهی برای منتقل الیه به عنوان قائم مقام، به طور ضمنی انتقال «موضوع دعوا» و به تبع آن انتقال دعوا را به رسمیت شناخته بود.

در قانون سابق اصول محاکمات حقوقی منتقل الیه جزء اشخاص قائم مقام تصریح نشده و محل اشکال بود. کمیسیونی که بعد از کودتای ۱۲۹۹ برای توضیح بعضی از مواد آن قانون در وزارت دادگستری تشکیل و در حمل ۱۳۰۰ مأموریت خود را انجام داد راجع به مسأله منتقل الیه چنین اظهار نظر کرد: [اشخاصی که بعد از صدور حکم، موضوع دعوی به آنها انتقال یافته باشد قائم مقام مدعی یا مدعی علیه محسوب و آنان نیز حق استیناف دارند اعم از اینکه انتقال به آنها قهری باشد و یا اختیاری و اگر در اثناء محاکمه ابتدائی یا استینافی انتقال واقع شود منتقل الیه قائم مقام مدعی یا مدعی علیه بوده و بجای آنها محاکمه می نماید] (متین دفتری، ۱۳۸۸: ۱۰۵).

وکلا ممنوع است. از مفهوم مخالف این مقرر به خوبی بر می آید انتقال دعوای واقعی نه تنها ممنوع نیست، بلکه مجاز است. همچنین به موجب قانون الحاقی به قانون اصول تشکیلات عدلیه مصوب ۱۳۱۰: «اشخاص ممنوع الوکاله به عنوان انتقال حق یا مالی از غیر نمی توانند اصالتاً در هیچ یک از محاکم محاکمه نمایند مگر این که حق یا مال ارثاً به آنها منتقل شده باشد.» [متن قانونی مزبور دلالت بر قبول ضمنی انتقال دعوا دارد. چون فقط اشخاص خاصی را از انتقال گرفتن حق یا مال موضوع دعوا ممنوع کرده است.

و- به موجب تبصره ماده ۱۱ قانون صدور چک «... هرگاه بعد از شکایت کیفری، شاکی چک را به دیگری انتقال دهد یا حقوق خود را نسبت به چک به هر نحو دیگری واگذار کند تعقیب کیفری موقوف خواهد شد». آنچه از متن ماده و تبصره مزبور استنباط می شود، این است که برخلاف حق شکایت کیفری، انتقال سایر حقوق از جمله حق مطالبه وجه چک و دعوای مربوط به آن مجاز است. بنابراین بزه دیده حق مطالبه خسارت (جنبه خصوصی جرم) را می تواند انتقال دهد.

نتیجه آن که، با دقت در قوانین مربوطه، اقامه دعوا به جز در موارد منع صریح قانون، نه تنها مانع انتقال حق و دعوای مربوط به آن نیست؛ بلکه گاهی اوقات اثر مثبت بر انتقال حق دارد. برخی حقوق دانان معتقدند؛ حقوق معنوی غیر قابل انتقال، با اقامه دعوا، قابل انتقال به وارث می شود (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۲۸۲).

از نگاه حقوق تطبیقی؛ بند ۳ اصل ۱۲ اصول آیین دادرسی مدنی فرا ملی مقرر داشته است: هنگامی که وجه به نظر برسد، دادگاه باید به طرفین اجازه دهد شخص دیگری را در دادرسی جانشین خود ساخته یا شخص دیگری به قائم مقامی هر یک از طرفین جریان دادرسی را ادامه دهد. در شرح این اصل آمده است که قانون مقرر دادگاه می تواند در بسیاری از موارد نظیر مرگ، انتقال دین، ادغام شرکتها، ورشکستگی و اقدامی که به موجب آن برای اجرای یک حق، شخصی به جای دیگری گماشته می شود، در خصوص مسائل مربوط به جایگزینی یا الحاق به طرفین دعوا به عنوان بخشی از حقوق ماهوی یا آیینی

نقد رأی دادگاه تجدیدنظر استان با تأکید بر انتقال ارادی دعوا / ۴۱۵

فیض اله قاندى

حاکم در مقر دادگاه مقرراتی را وضع کند. برای مثال در حقوق ایران ماده ۱۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی در باره انتقال قهری مورد دعوا و مواد ۴۱۸ و ۴۱۹ قانون تجارت در خصوص مسؤولیت مدیر تصفیه و مواد ۴۱ تا ۴۳ قانون ثبت اسناد و املاک سال ۱۳۱۰ با اصلاحات بعدی در باره انتقال دعوای اعتراض ثبت قابل توجه است (غمامی و محسنی، ۱۳۹۶: ۱۴۵-۱۴۶).

۲- نقد رأی

نخست ایرادهای نگارشی دادنامه دادگاه تجدیدنظر استان، سپس ایرادهای ماهوی رأی مزبور مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲-۱- ایرادهای نگارشی دادنامه دادگاه تجدیدنظر استان

- در صدر دادنامه و قبل از متن اصلی رأی، کلمه «نشانی» نوشته شده است، در صورتی که باید پس از مشخصات خواهان و خوانده دعوا یا وکیل یا نماینده قانونی آنان، «اقامتگاه» آنها نوشته شود (بند ۲ ماده ۲۹۶ ق.آ.د.م). در امر صلاحیت در دعوای حقوقی آنچه ملاک است محل اقامت است. دعوا علی الاصل باید در دادگاهی اقامه شود که خوانده در حوزه قضایی آن اقامت دارد (ماده ۱۱ ق.آ.د.م). تعیین محل اقامت در امر ابلاغ دادخواست و اوراق قضائی نیز اهمیت دارد (ماده ۸۰ ق.آ.د.م). در دعوای مربوط به اموال غیرمنقول دعوا در دادگاهی اقامه می‌شود که مال غیرمنقول در حوزه آن واقع است (ماده ۱۲ ق.آ.د.م). بنابراین نوشتن کلمه «نشانی» در این موضع هیچ نوع دلالت حقوقی ندارد.

- دادنامه باید گردش کار داشته باشد که هر کس با خواندن گردش کار از جریان رسیدگی و اقدامات انجام شده در پرونده آگاه شود. گردش کار، بهتر است در صدر دادنامه و قبل از متن اصلی رأی، با عنوان «گردش کار» آورده شود که به راحتی از متن رأی قابل تشخیص باشد. البته ممکن است بی‌عنوان «گردش کار»، در مقدمه رأی نوشته شود.

- نوشتن گردش کار در آراء کیفری الزامی است (ماده ۳۷۸ ق.آ.د.ک).
- در شش سطر اول متن دادنامه فقط یک فعل «صادر شده است»، به کار رفته است. خواندن این جمله طولانی و درک مقصود از آن دشوار است.
- شماره دادنامه شعبه نخستین با دوازده رقم به صورت ناقص نوشته شده است، بهتر بود شماره به طور کامل نوشته می‌شد. چون هر دسته از این ارقام مفهوم خاص خود را دارد. ارقام نمایانگر سال صدور رأی، استان، شهرستان، شعبه صادرکننده رأی و ترتیب دادنامه (چندمین رأی شعبه) است.
- در تمام رأی بهتر بود که جدا نویسی رعایت می‌شد و به جای «به‌عنوان»، «بحکایت»، «بعمل آمده»، «بمراتب»، «این‌که» و «ذی‌نفعی» نوشته می‌شد: «به عنوان، به حکایت، به عمل آمده، به مراتب، این که و ذی‌نفعی» (یا حقی، و ناصح، ۱۳۸۶: ۳۴، ۴۱ و ۵۵).
- کلمه «طی» در لغت به معنای در نوردیدن و به معنی مسافت هم آمده است. در فارسی در نوردیدن راه را طی کردن راه می‌گویند و در طی راه یعنی در مسافت راه، به کار بردن این واژه در مورد دادنامه صحیح نیست. به جای آن می‌توان نوشت: «به موجب دادنامه»
- به جای ترکیب عربی «ما نحن فیه»، بهتر بود معادل فارسی آن، «آن‌چه ما در آن هستیم» و «مطلب مورد بحث» یا عبارت مناسب دیگر مانند: «دعوای جاری» به کار می‌برد. زبان حقوقی ما دشوار است. دشواری مفاهیم و نفوذ لغات و اصطلاحات عربی از جمله دلایل این دشواری است. باید از زیاده روی در به کار بردن کلمات و اصطلاحات عربی پرهیز کرد. همچنین استفاده از لغات مشکل و واژه‌های ناهموار در نوشتن رأی، بر دشواری فهم رأی می‌افزاید.
- ترکیب «دادنامه صادره» غلط است. صادره در عربی صفت مؤنث است و همراه اسم مؤنث به کار می‌رود. کلمات فارسی مذکر و مؤنث ندارند و به‌همین دلیل به کار بردن صفت مؤنث همراه کلمه فارسی غلط است. به جای مورخه نیز بهتر بود نوشته می‌شد: مورخ یا تاریخ.

نقد رأی دادگاه تجدیدنظر استان با تأکید بر انتقال ارادی دعوا / ۴۱۷

فیض اله قاندى

- در زبان فارسی حرف همزه در آخر کلمه بعد از الف حذف می‌شود. بهتر بود به جای کلمه «بناء» نوشته می‌شد: «بنا».
- ترکیب «قانون اشعاری» نا مفهوم است. بهتر بود نوشته می‌شد: «قانون پیش‌گفت»، یا «قانون یاد شده».
- کلمه «دعوی» بهتر بود نوشته می‌شد: «دعوا».
- در عبارت «تجدیدنظرخواه حاضر مطروحه» کلمات «حاضر و مطروحه» نا مفهوم و زاید هستند.
- عبارت «و با لحاظ این که بحکایت محتویات پرونده»، در سطر هفتم زاید است و حذف آن جمله را روانتر می‌سازد و معنای جمله رساتر می‌شود.
- به جای عبارت «تجدیدنظرخواهی... نسبت به دادنامه»، بهتر بود نوشته می‌شد: «تجدیدنظرخواهی... از دادنامه».
- ترکیب «معتقد است»، فاعل ندارد.
- در رأی شایسته آن است که اعداد حداقل تا سه رقم با حروف و بیشتر از آن با عدد نوشته شود.

۲-۲- ایراد ماهوی

در مواردی که در جریان دادرسی موضوع دعوا به طور ارادی منتقل می‌شود مقرراتی وضع نشده و همین امر موجب تشتت آراء شده است. در آراء صادر شده، نشستهای قضایی محاکم، نظرهای مشورتی اداره حقوقی قوه قضائیه و کمیسیونهای مشورتی چند نظر وجود دارد: صدور قرار رد دعوا (نظر دادگاه تجدید نظر در صدور رأی مورد نقد)، ادامه دادرسی به طرفیت ناقل (نظر دادگاه نخستین در دادرسی رأی موضوع نقد) و ادامه دادرسی به طرفیت منتقل الیه، اینک به بررسی دیدگاههای فوق می‌پردازیم:

۱-۲-۲- صدور قرار رد دعوا (نظر دادگاه تجدید نظر)

برخی معتقدند سکوت قانون‌گذار با توجه به ماده ۱۰۵ ق.آ.د. م. بدین معناست که دعوا را به طور ارادی قابل انتقال ندانسته و اصولاً دعوا قابل انتقال نیست. انتقال ارادی، قابل قیاس با انتقال قهری نیست. پس از انتقال موضوع دعوا «طبق بند ۴ ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی چون خواهان به طرفیت خواننده اول دادخواست داده است به استناد ماده فوق‌الذکر قرار عدم توجه دعوا صادر خواهد شد» (نظر اقلیت در نشست قضایی) (میرزایی، ۱۳۹۳: ۲۸۹-۲۹۰).

این نظر مردود است. زیرا؛ اول- موارد رد دعوا در قانون مشخص شده است و انتقال موضوع دعوا به ثالث از موارد صدور قرار رد دعوا نیست. دوم- قانون‌گذار در انتقال قهری (فوت) مقرر داشته است که دعوا متوقف شود، پس از تعیین جانشین و درخواست ذی‌نفع جریان دادرسی ادامه یابد (ماده ۱۰۵ ق.آ.د.م.)، در انتقال ارادی نیز همین حکم جاری است. زیرا تفاوت عمده انتقال قهری و ارادی در نحوه انتقال نفع است. سوم- انتقال موضوع دعوا تبدیل به حيله‌ای خواهد شد که هر موقع هر یک از طرفین دعوا احساس کند جریان دعوا به ضرر اوست، برای جلوگیری از صدور حکم محکومیت، بتواند با انتقال موضوع دعوا و صدور قرار رد دعوا از سوی دادگاه، به هدف خود برسد. به خصوص در فرضی که انتقال از سوی خواننده باشد می‌تواند باعث سر در گمی خواهان و مراجع قضایی شود و هزینه زیادی را به آنان تحمیل کند. چهارم- در دعاوی که مهلت اقامه آنها محدود است، مانند دعاوی موضوع ماده ۱۲ قانون زمین شهری و ماده ۱۶ قانون ثبت اسناد و املاک پس از انقضای مهلت، انتقال گیرنده نمی‌تواند اقامه دعوا کند. پنجم- با صدور قرار رد دعوا، اصل استماع دعوا جای خود را به عدم استماع دعوا می‌دهد. ششم- انتقال گیرنده برای احقاق حق، مجدداً باید دعوا را اقامه و پیگیری کند. بنابراین علاوه بر تحمیل هزینه، موجب اطاله دادرسی شده و زمان رسیدگی دو چندان می‌شود. هفتم- اقامه دعوی مجدد ممکن است موانع متعددی در پی داشته باشد.

نقد رأی دادگاه تجدیدنظر استان با تأکید بر انتقال ارادی دعوا / ۴۱۹

فیض اله قاندى

برای مثال چنانچه انتقال گیرنده توان پرداخت هزینه دادرسی نداشته باشد، نخست باید ادعای اعسار او مورد رسیدگی قرار گیرد، در مواردی که دعوا با سوگند خواهان به نتیجه رسیده است ممکن است منتقل الیه شرایط اتیان سوگند را نداشته باشد و نتواند سوگند بخورد، شهود از آمد و رفت به دادگاه اجتناب ورزند و شاید بر اثر واقعه فوت استماع شهادت شاهد غیر ممکن باشد. هشتم- این نظر با اصل قائم مقامی انتقال گیرنده و مقررات مربوط به انتقال دعوا، مانند بند الف ماده ۲۶ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و ماده ۴۲ ثبت اسناد و املاک مغایر است.

۲-۲-۲- ادامه دادرسی به طرفیت ناقل (نظر دادگاه نخستین)

همان طور که از متن رأی دادگاه تجدید نظر بر می آید، ملک موضوع دعوا در جریان دادرسی به ثالث منتقل شده است و دادگاه نخستین به رغم انتقال موضوع دعوا، جریان دادرسی و رسیدگی به دعوا را به طرفیت ناقل ادامه داده و رأی صادر کرده است. طرفداران این دیدگاه معتقدند، «در انتقال مال از طریق ارادی، منتقل الیه جایگزین کلیه حقوق انتقال دهنده به منتقل الیه می شود، در حالی که بر خلاف مبحث ارث و ورشکستگی رابطه‌ی دادرسی با مالک جدید قطع گردیده و شخص اخیر نمی تواند در روند دادرسی مداخله کند» (جلالی و شایسته، ۱۳۹۱: ۲۴).

منتقل الیه در حق ماهوی، قائم مقام ناقل است، اما از لحاظ دعوایی که در جریان رسیدگی است نمی تواند به عنوان قائم مقام ناقل در دادرسی ورود پیدا کند؛ در تأیید این دیدگاه می توان به نظر مشورتی شماره ۷/۹۳/۲۷۹۲ - ۹۳/۱۲/۱۱ اداره حقوقی قوه قضائیه استناد کرد. در این نظر آمده است: «پس از طرح دعوا، رابطه‌ای جدید بین خواهان و خوانده به وجود می آید که مربوط به دادرسی است و به صرف انتقال موضوع دعوا توسط یکی از طرفین، نمی توان این رابطه را برهم زد و با جایگزین نمودن شخص ثالث به جای خواهان، همان دادرسی را ادامه داد...». مضاف بر آن، چون قائم

مقام شدن خلاف اصل است در موارد شک در حصول قائم مقامی یا عدم آن، باید مطابق اصل، قایل به عدم قائم مقامی شد.

این نظر نیز مردود است. هرگاه یکی از طرفهای دعوا در هر مرحله از دادرسی حق خود را انتقال دهد، به خاطر ذی‌نفع مستقیم نبودن، شرایط اقامه دعوا و ادامه جریان دادرسی را از دست می‌دهد و حضور او در دعوا خلاف مقررات است. از سوی دیگر با انتقال موضوع دعوا و ادامه جریان دادرسی به طرفیت ناقل و صدور حکم علیه وی اجرای حکم با اشکالات عدیده مواجه می‌شود؛ چون ناقل بعد از انتقال، نسبت به حق مورد اختلاف بیگانه محسوب می‌شود و نمی‌تواند طوعاً حکم را اجرا کند. هر چند در دعوای عینی اجرای حکم علیه هر شخص که محکوم به را در دست دارد، قابل اجراست (ماده ۴۴ قانون اجرای احکام مدنی). اجرای حکم علیه منتقل‌الیه هم به این علت که طرف دعوا نبوده، به آسانی میسر نمی‌شود و به رغم رسیدگی و صدور حکم، موجب اقامه دعاوی متعدد از جمله دعوای اعتراض ثالث می‌شود.

۳-۲-۲- ادامه دادرسی به طرفیت منتقل‌الیه

در مقابل، برخی دیگر می‌گویند: قانون‌گذار انتقال قهری را در ماده ۱۰۵ ق.آ.د.م. پیش‌بینی کرده، اما در خصوص انتقال دعوا به طور ارادی ساکت است. سبب این سکوت نیز روشن بودن موضوع است، زیرا هرگاه حقی انتقال یابد، توابع آن نیز منتقل می‌شود. با انتقال موضوع دعوا «جریان دادرسی به طرفیت منتقل‌الیه ادامه می‌یابد با این استدلال که اولاً: در قوانین در این خصوص منعی وجود ندارد. ثانیاً: در برخی از قوانین لازم‌الاجراء انتقال دعوا به سبب انتقال ملک پذیرفته شده است که از وحدت ملاک تبصره و ماده ۴۲ قانون ثبت و نیز از ماده ۵۴۱ قانون آیین دادرسی مدنی سابق چنین استنباط می‌شود. ثالثاً: با توجه به اصل قائم مقامی در قانون مدنی جریان دادرسی ادامه می‌یابد» (میرزایی، ۱۳۹۳: ۲۸۹-۲۹۰؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۹۱: ۴۶۳ و ۴۶۴).

نقد رأی دادگاه تجدیدنظر استان با تأکید بر انتقال ارادی دعوا / ۴۲۱

فیض اله قاندى

در هر مرحله‌ای از دعوا که موضوع دعوا به شخص ثالث منتقل شود، سمت شخص ناقل اعم از خواهان یا خوانده زایل می‌شود. حقوق و تعهدات ناقل به منتقل‌الیه، انتقال یافته و وی به عنوان قائم مقام ناقل وارد دعوا شده و جریان دادرسی را ادامه می‌دهد. نظر کمیسیون مشورتی آیین دادرسی مدنی (سلجوقی و امینی، ۱۳۸۹: ۱۴۷ و ۱۴۸). و نظر اکثریت قضات در نشست قضایی (میرزایی، ۱۳۹۳: ۲۸۹-۲۹۰) مؤید این امر است.

اغلب مراجع قضایی با وصف نبود مقررات صریح و روشن، انتقال دعوا را پذیرفته‌اند. البته با نگاهی به آراء صادر شده در این زمینه می‌توان گفت، در پذیرفتن انتقال دعوا در محاکم نخستین در بعضی مواقع مقاومت صورت می‌گیرد، اما در محاکم و مراجع عالی اقبال بیشتری نسبت به محاکم تالی وجود دارد؛ بنابراین چنین استنباط می‌شود، هرچه آشنایی با مسایل حقوقی بیشتر می‌شود و سطح دانش و تجربه بالاتر می‌رود پذیرش انتقال دعوا آسان تر است. دادنامه‌های متعددی در تأیید نظر اخیر صادر شده است.^۱

بعد از انتقال ملک مورد اجاره موضوع قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۵۶، خریدار در ملک و قرارداد اجاره قائم مقام موجر (ناقل) می‌شود. منتقل‌الیه در تمامی حقوق و تعهدات ناشی از اجاره جانشین ناقل می‌شود (شعاریان، ۱۳۸۸: ۳۶۳؛ دارویی، ۱۳۹۲ ب: ۲۸). اگر قرارداد اجاره به انتقال گیرنده منتقل نشود، باتوجه به نامحدود بودن مدت اجاره، مال مسلوب‌المنافع است. زیرا؛ انتقال گیرنده نمی‌تواند از مستأجر اجاره بها را دریافت کند و یا اگر مستأجر در استفاده از ملک تخلف کرد نمی‌تواند مانع از تخلف شود و یا او را به استناد تخلف بیرون کند. بنابر این در مواردی که دعوای تخلیه ملک

۱. الف- به موجب رأی تمیزی شماره ۲۲۶ مورخ ۱۳۱۸/۲/۱۳ شعبه یک دیوان عالی کشور «در صورتی که مدعی علیه در خلال جریان دعوا ملک مورد ادعا را به دیگری انتقال دهد طرف دعوا از آن به بعد منتقل‌الیه بوده و به طرفیت او رسیدگی جریان و خاتمه خواهد یافت و اصدار قرار عدم توجه دعوا موجب نقض است» (بهرامی، ۱۳۸۸: ۱۷۵). ب- دادنامه شماره ۳۱۹ مورخ ۱۳۷۲/۱۰/۳ شعبه اول دادگاه عالی انتظامی قضات (موسوی مقدم، ۱۳۹۰: ۲۵)؛ برای ملاحظه آراء بیشتر رجوع کنید: قاندى، ۱۳۹۹: ۲۱۲-۲۱۵.

مورد اجاره قائم به شخص نیست^۱ مانند دعوی تخلیه به منظور احداث ساختمان مطابق بند یک ماده ۱۵ قانون مزبور، با انتقال ملک، خریدار در دعوی اقامه شده قائم مقام ناقل می شود، اگر خریدار قصد احداث بنا داشته و پروانه احداث ساختمان به نام وی منتقل شده باشد، دلیلی بر نقض حکم و صدور قرار رد دعوا وجود ندارد. چه بسا ثالث با اطلاع از دعوی تخلیه و به منظور احداث ساختمان ملک را خریده است. دادگاه پس از آن که انتقال مال موضوع دعوا را در جریان دادرسی، باتوجه به دلیل و مدرک ارائه شده از سوی ناقل و یا منتقل الیه احراز کرد، می بایست رسیدگی به دعوا را به طرفیت منتقل الیه (قائم مقام ناقل) ادامه می داد، چه بسا بی نیاز به حضور وی و ارائه دلیل از جانب ایشان می توانست تصمیم ماهوی بگیرد و دعوا را فیصله بدهد و نیاز به اقامه دعوی مجدد نباشد. اگر خریدار قصد احداث بنا نداشته باشد، دادگاه باید حکم به بطلان دعوا صادر کند.

۱. دعوی تخلیه چنانچه به لحاظ نیاز شخصی مطرح شود، پس از انتقال ملک موضوع دعوی تخلیه به ثالث، چون نیاز شخصی قائم به شخص است، دعوا ساقط می شود و دادگاه باید قرار سقوط دعوا صادر کند.

نتیجه:

انتقال دعوا به معنای «انتقال موقعیت یکی از اصحاب دعوا در جریان دادرسی به شخص ثالث» است. انتقال دعوا در حقوق ایران پذیرفته شده است. یکی از مبانی پذیرش انتقال دعوا، قائم مقامی انتقال گیرنده است. در بسیاری از مواد قانونی اصطلاح قائم مقام به کار رفته و قائم مقام همانند اصیل شمرده شده است. ذی نفع و ذی سمت بودن در دادرسی یکی از شروط اقامه دعواست که باید تا پایان جریان دادرسی استمرار داشته باشد. بنابراین در هر مرحله‌ای از جریان دادرسی، خواهان یا خوانده نفع و سمت خود را از دست بدهند؛ دعوا باید با حضور ذی نفع و ذی سمت جدید ادامه یابد. از وحدت ملاک ماده ۱۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی درباره انتقال قهری می‌توان برای انتقال ارادی دعوا بهره برد. حق اقامه دعوا، یک حق تبعی است با انتقال موضوع دعوا، حق اقامه دعوا نیز منتقل می‌شود. صدور قرار رد دعوا از سوی دادگاه تجدید نظر استان به دلیل انتقال موضوع دعوا در جریان دادرسی، و نپذیرفتن انتقال دعوا، مغایر اصل قائم مقامی و مقررات مربوط به انتقال دعوا مانند بند الف ماده ۲۶ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و ماده ۴۲ ثبت اسناد و املاک و مصلحت اصحاب دعوا است و آثار سوء دارد که می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: انتقال موضوع دعوا تبدیل به حيله‌ای خواهد شد که مانع صدور حکم محکومیت می‌شود. در دعاوی که مهلت اقامه آنها محدود است، انتقال گیرنده نمی‌تواند اقامه دعوا کند. عدم استماع دعوا جای اصل استماع دعوا قرار می‌گیرد. اقامه دعوی مجدد برای احقاق حق از سوی انتقال گیرنده، علاوه بر تحمیل هزینه، موجب اطاله دادرسی شده و ممکن است موانع متعددی در پی داشته باشد. برای مثال شهود از رفت و آمد به دادگاه اجتناب کنند و شاید بر اثر واقعه فوت استماع شهادت شاهد غیر ممکن باشد. دادگاهها در اقدام و آراء خود به عنوان رویه قضایی می‌توانند به استناد اصل قائم مقامی و احراز رابطه قائم مقامی منتقل عنه و انتقال گیرنده، با پذیرفتن انتقال دعوا، ادامه دعوا و جریان دادرسی را به طرفیت منتقل الیه به رسمیت بشناسند و از پیامدهای منفی نپذیرفتن انتقال دعوا جلوگیری کنند.

منابع:

الف - کتاب

۱. افتخار جهرمی، گودرز و السان، مصطفی (۱۳۹۶)، آیین دادرسی مدنی (جلد اول)، چاپ اول، تهران: میزان.
۲. ایمانیان بیدگلی، اعظم (۱۳۹۱)، مالکیت خواهان بر دعوای مدنی، چاپ اول، تهران: جنگل.
۳. بحر العلوم، محمد بن محمد تقی (۱۴۰۳)، بلغۃ الفقیه، جلد اول، تهران: منشورات مکتبه الصادق.
۴. بهرامی، بهرام (۱۳۸۸)، آیین دادرسی مدنی (کاربردی)، چاپ دهم، تهران: نگاه بینه.
۵. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۶)، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، جلد چهارم، تهران: گنج دانش.
۶. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۹۱)، دانشنامه حقوقی، جلد سوم، تهران: گنج دانش.
۷. دارویی، عباسعلی (۱۳۹۲)، قائم مقامی باپرداخت، تهران: جنگل-جاودانه.
۸. سلجوقی، محمود و امینی، یدالله (۱۳۸۹)، نظرهای مشورتی اداره حقوقی وزارت دادگستری در زمینه مسائل مدنی ۱۳۴۲-۱۳۵۵، تهران: جنگل، جاودانه.
۹. شعاریان، ابراهیم (۱۳۸۸)، انتقال قرارداد، تبریز: انتشارات فروزش.
۱۰. شمس، عبدالله (۱۳۸۵)، آیین دادرسی مدنی، جلد سوم، تهران: دراک.
۱۱. شمس، عبدالله (۱۳۸۵)، آیین دادرسی مدنی، جلد نخست، تهران: دراک.
۱۲. عموزاد مهدیرجی، رضا (۱۳۹۵)، ایرادات قضایی بر نحوه طرح دعوای حقوقی، چاپ سوم، تهران: دادگستر.
۱۳. غمامی، مجید و محسنی، حسن (۱۳۹۶)، آیین دادرسی مدنی فراملی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۴. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۳)، اعتبار امر قضاوت شده در دعوای مدنی، تهران: نشر میزان.
۱۵. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۳)، مقدمه علم حقوق، تهران: شرکت سهامی انتشار.

نقد رأی دادگاه تجدیدنظر استان با تأکید بر انتقال ارادی دعوا / ۴۲۵

فیض اله قاندى

۱۶. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۶)، حقوق مدنی: الزامهای خارج از قرار داد، جلد اول، چاپ هشتم، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۱۷. متین دفتري، احمد (۱۳۸۸)، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، جلد دوم، چاپ سوم، تهران: مجد.
۱۸. محسنی، حسن (۱۳۹۲)، اداره جریان دادرسی مدنی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۹. محسنی، حسن (۱۳۹۳)، آیین دادرسی مدنی فرانسه-جلد اول (مترجم)، چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۲۰. موسوی مقدم، محمد (۱۳۹۰)، تحلیل و نقد رویه قضائی ۲ (دعوی خلع ید)، قم: انتشارات حقوق امروز.
۲۱. میرزایی، علیرضا (۱۳۹۳)، قانون ثبت در نظم حقوقی کنونی، تهران: انتشارات بهنامی.
۲۲. نهرینی، فریدون (۱۳۹۸)، آیین دادرسی مدنی: جلد سوم؛ فرآیند دادرسی و صدور رأی، چاپ اول، تهران: گنج دانش.
۲۳. یاحقی، محمد جعفر و ناصح، محد مهدی (۱۳۸۶)، راهنمای نگارش و ویرایش، چاپ بیست و پنجم، مشهد: به نشر.

ب- مقالات

۲۴. پور استاد، مجید (۱۳۸۷)، «اصل حاکمیت اصحاب دعوا مدنی»، فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۸، شماره ۳.
۲۵. جلالی، سید مهدی و شایسته، نگین (۱۳۹۱)، «تأثیر انتقال دعوی دادرسی مدنی با تأکید بر ورشکستگی»، فصلنامه تحقیقات حقوقی آزاد، سال پنجم، شماره هجدهم، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی.
۲۶. دارویی، عباسعلی (۱۳۹۲)، «قائم مقامی خریدار عین مستاجر نسبت به حق تخلیه مالک قبلی»، فصلنامه رأی: مطالعات آراء قضایی، سال دوم، شماره ۳.
۲۷. محسنی، حسن (۱۳۹۷)، «تصرفات دادخواهان در دعوا و در دادرسی»، مطالعات حقوق تطبیقی، دوره ۹، شماره ۱.

۲۸. محسنی، حسن (۱۳۹۸)، «نفع در دادخواهیها: بررسی دکترین حقوقی و رویه قضایی ایران و فرانسه»، مطالعات حقوقی دانشگاه شیراز، دوره ۱۱، شماره اول.
۲۹. هرمزی، خیرالله (۱۳۹۵)، «تغییر نحوه دعوا در دادرسی مدنی»، فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی، دوره ۴۶، شماره ۴.

ج- رساله

۳۰. قائدی، فیض الله (۱۳۹۹)، «انتقال دعوا»، تهران: دانشگاه تهران.

**Criticism of the decision of the appeals court of the province,
emphasizing the voluntary transfer of lawsuit**

Feyzollah Ghaedi¹

Abstract:

Transfer of litigation means that the right of action and continue the proceedings is transferred from one person to another and transferee becomes successor transferor. The procedural rules do not have a ruling on voluntary transfer, and this has caused different interpretations: some courts do not accept voluntary transfer of lawsuits; After transferring the "subject of the lawsuit" during the proceedings, they issue a "dismissal of the lawsuit" order, considering that the claimant is not interested. Some courts accept the transfer of the lawsuit and consider the transferee as a party to the lawsuit. According to Article 105 of the Code of Civil Procedure on forced transfer and paragraph 6 of Article 84 of the same law and note and Article 42 of the Law on Registration and paragraph 1 of Article 26 of the Law on the Establishment of General and Revolutionary Courts and other scattered legal articles, The principle of Successor, Rules and criteria such as: Benefit, validity of the final decision, adherence to the principle, rule of domination, legal doctrine and some court rulings, especially the rulings of supreme judicial authorities, it seems that "transferring a voluntary lawsuit" is the same as transferring a forced lawsuit in the legal system Iran has been accepted. Accepting the transfer of the lawsuit prevents the delay of the proceedings and the imposition of double litigation costs on the litigants.

KeyWords: Beneficiary, Litigant, Proceedings, Rejection of action, Right of action, Successor, Transferee.

1. Head of the General and Revolutionary Courts in Sharekord,
Email: fghaedi@ut.ac.ir